

روایت کارگاه دوزندگی کبری جهانگیری
که دست خیرش، زندگی آدم‌های پردغدغه‌رامی چرخاند

کوک برکت به تن زندگی

آرتناحسین زاده عطاردای رفت و برگشت سریع سوزن چرخ‌های صنعتی، موسیقی همیشگی کارگاه کبری جهانگیری در محله خاتم‌الانبیا^(ع) است. مسئول این کارگاه دوزندگی خودش مستأجر است و سه دختر هفده، یازده و شش ساله دارد؛ با وجود این کارگاه را طوری اداره کرده است که برای کار تمیز دوزندگانش همیشه مشتری دست به نقد پیدای شود و بعد از هر روز کاری دستمزد همه روی طاقچه است.

کبری خانم حدود پانزده سال است دنیایش شده طراحی و پارچه و لباس و دوخت و دوز. او سال هاست که برای خود اشتغالی بانوان تلاش می‌کند و بسیاری از هنرآموزانش در این مسیر به خودکفایی مالی رسیده‌اند. اکنون بیشتر از پانزده نفر در کارگاه خانگی اش برای او کار می‌کنند و تعداد زیادی هم با همراهی او برای خودشان کارگاه تولیدی راه انداخته‌اند.

دوزندگان کبری خانم هر کدام دغدغه‌های ریز و درشتی در زندگی‌شان دارند؛ یکی چهییز به دخترش راقرار است از همین کارگاه جور کند. آن یکی با اینکه بیست سال بیشتر ندارد، خرج مادر بیمارش را می‌دهد و یکی دیگر هم دختر کم سن و سال خانم جهانگیری است که از یک سال پیش که هنوز پایش به پدال چرخ نمی‌رسید، پای آن نشسته و الان تبحر زیادی در دوخت و دوز پیدا کرده است.

خبر کارآفرین محله خاتم‌الانبیا^(ع) این روزها ایده افتتاح یک کارگاه خیاطی خاص خانم‌های بی‌سرپرست و بدسرپرست را در سر می‌پروراند و آن را با بسیج محله در میان گذاشته است؛ ایده‌ای که همین روزهاست که تحقق یابد و نانی از توسعه کارگاه او بر سر سفره چند خانواده دیگر هم برود. زندگی کبری خانم و دوزندگانش سرتاسر درس است.

منطقه

۱۰



● با جاز دوزن کارگاه شروع کردم

هشت خواهر و برادر بودند در شهرستان شیروان با پدری که کشاورز و کارش فصلی بود و مادری که خانه‌داری می‌کرد. زندگی می‌کردند. همه فرزندان بدون اینکه چشم به دست پدر داشته باشند تا چرخ زندگی‌شان بچرخد. به پختگی خاصی رسیده بودند. آن‌ها برای خود کار پیدای کردند و هزینه دانشگاه و جهیزیه‌شان را هم از دسترنج خودشان می‌دادند. گلیم بافی و فرش بافی و هنرهای از این دست، پیشه دختران خانواده بود و دست در جیب خودشان داشتند.

کبری خانم دختر بزرگ تربود و استقلال مالی داشت. از بیست و دو سالگی به سراغ هنر خیاطی رفت و اکنون هر هنری را که به پارچه و لباس و دوخت و تزیینات و طراحی آن ارتباط دارد، استادانه بلد است. در باره شروع کارش در کارگاه خیاطی این گونه بیان می‌کند: به کارگاه خیاطی رفتم. اما اول، به جای چرخ خیاطی، جارو و خاک انداز دستم دادند و گفتند: تووردستی. باید خرده پارچه‌ها و نخ‌ها را جمع می‌کردم اما همیشه آرزو داشتم پای یکی از آن چرخ‌ها بنشینم و مثل بقیه خیاطی کنم.

از یکی از خانم‌های خیاط اجازه گرفته بود که وقت ناهار که همه برای صرف غذا می‌رفتند، برای چند دقیقه‌ای پای چرخ او بنشینم. این پای چرخ نشستن همان و کوک خوردن کل زندگی‌اش تا امروز به چرخ خیاطی و نخ و دوک و ماسوره همان.

● عزیز کارگاه شدم

چند ماهی از نشستن‌های پنهانی پای چرخ و دوخت و دوز می‌گذشت تا یک روز به مسئول کارگاه گفت: «خانم من هم بلام با چرخ کار کنم. می‌گذارید پای چرخ بنشینم؟» وقتی مسئول کارگاه، ظرافت و تمیزی کارش را دید، به او اجازه داد که در زمان استراحت بچه‌ها و وقت ناهارشان، به دوخت و دوز بپردازد. مسئول کارگاه این بار به او نگفت که «تووردستی و نباید پای چرخ بنشینی». به جایش گفت: «آفرین که نشسته‌ای پای چرخ بچه‌ها و با همان تجربه‌های اندک این قدر تمیز و ظریف کار می‌کنی. خودش تعریف می‌کند: خیلی زود راه افتادم. هشت ماه آموزش دیدم و بعد هم شروع کردم به کار. می‌دانید باید اهلش باشی تا دستت به کار بچسبید، وگرنه از بقیه عقب می‌افتی و به قول معروف، کارت سکه ندارد. بعد از آنکه مسئول کارگاه دید خیاطی را آموخته‌ام و می‌تواند کارم را با ضمانت کیفیت به مشتری بدهد، عزیز خودش و کارگاه شدم. بعد از مدتی خواهرانم را هم به کارگاه آوردم؛ چون صاحب کار می‌گفت: «وقتی خودت این قدر خوب می‌دوزی، کار را به خواهرانت هم یاد بده؛ حتماً آن‌ها هم استعدادش را دارند.»

ماشش خواهر هستم که همه در خیاطی مهارت و استعداد دارند.

